

چرا امیدوار نباشیم به فردا؟



عضو داریم و ۱۸۰ موسسه‌ی حسابداری فعال داریم. همچنین گفته شد در سرتاسر کشور در حدود یک میلیون نفر داریم که به نوعی در زمینه‌های مالی و حسابداری اشتغال دارند. یعنی قلمرو این حرفه در دایره‌ای به شعاع یک میلیون نفر بسط و گسترش یافته است. اصلاً برای من قابل تصور نبود. همین امروز صبح کتابی می‌خواندم که مرحوم حسین پیرنیا از ده سال مدت تصدی خود که مدیریت نفت و امتیازات وزارت دارایی را بر عهده داشت نوشته است. پیرنیا از ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۰ در این سمت انجام وظیفه کرده بود. قدیم، عرفای بزرگ ما دفتری داشتند که آن را روزنامه می‌گفتند. روزنامه نه به معنی Daily News که حالا مصطلح است. روزنامه‌ی عارفان در واقع دفتر یادداشتی بود که کارکردهای روزانه در آن ثبت می‌شد. اگر کسی را دیده‌اند، جایی رفته‌اند سوال و جوابی پیش آمده، حتی اگر چیزی به خاطرشان گذشته، اندیشه‌ای که در ذهن‌شان نقش بسته، آن را یادداشت می‌کردند و آخر روز آن را مرور می‌کردند. چه خوب بود که مصادر امور ما همچنان که

که به ذهن بنده می‌رسد آن را هم عرض می‌کنم نمی‌دانم برای خانم‌ها و آقایان اتفاق افتاده است که شبی کنار جالیزی سر بکنند؟ در جالیز معمولاً خیار هست و هندوانه هست و کدو و از این قبیل چیزها. این‌ها مستمراً در حال بزرگ شدن هستند اما آدم حس نمی‌کند. نمی‌بیند که اینها دارند بزرگ می‌شوند. شب می‌خوابی و صبح بلند می‌شوی می‌بینی که آن کدوی ریز یا هندوانه کوچک دیشبی کلان‌ترک شده، بزرگ‌تر شده، و این بزرگ‌تر شدن در طول شب اتفاق افتاده است و حال آن‌که آدمی که آن کنار نشسته و نظاره می‌کند هر چه هم دقت کند این بزرگ شدن را که همپای لحظه‌ها و دقیقه‌ها صورت می‌گیرد حس نمی‌کند و در نمی‌یابد. تاریخ یک ملت هم چنین چیزی است. آن کدو و خیار و هندوانه‌ی جالیز، دارد در خود سفر می‌کند. مدام بر کیفیت و کمیت خود می‌افزاید. من وقتی در این مجلس وارد شدم واقعاً چشمم سیاهی رفت. این تعداد جمعیتی که دیدم سالن را پر کرده‌اند. پرسیدم مگر این سازمان شما چند عضو دارد؟ گفته شد ۱۶۰۰ نفر

درباره‌ی تاریخ دو نکته گفتنی است. نکته‌ی اول از مرحوم دهخدا است، صاحب لغت‌نامه، خدا رحمت کند آن مرد بزرگ را. معمولاً می‌گویند تاریخ قلمرو گذشته‌ها است و گذشته چیزی است که مرده و رفته است. دهخدا، بر عکس، معتقد است که تنها چیزی که نمرده و نمی‌میرد همان گذشته است. چیزی که اتفاق افتاده، فعلیت یافته، و خود را در دفتر وقایع زمان ثبت کرده است، ماندگار می‌شود و هرگز نمی‌میرد. دهخدا می‌گوید:

مرگ هرگز برای ماضی نیست
مرگ از بهر حال و آینده است
حال و آینده را توان کشتن
آنچه بگذشته تا ابد زنده است

حال و آینده را می‌توان گفت که در دسترس ما قرار دارد. می‌توانیم حال و آینده‌ی خود را بهتر یا، خدای ناکرده بدتر بکنیم اما گذشته هر چه بود از چنگ و چنبره‌ی ما بدر رفته و نمی‌توانیم آن را عوض کنیم. آب رفته به جوی باز نمی‌آید. این یک نکته‌ی خیلی در خور تأمل بود درباره اهمیت و ارزش تاریخ که از مرحوم دهخدا نقل کردم. اما نکته دیگر

در اروپا و آمریکا مرسوم است در پایان تصدی کارنامه‌ی خود را ارائه دهند و بگویند که چه کرده‌اند. کتاب پیرنیا از این نوع نوشته‌هاست. کارنامه‌ی او است که در مدت ده سال تصدی خود اقداماتی را که کرده است شرح می‌دهد. پیرنیا می‌نویسد در ۱۳۱۲ سالی که رضاشاه قرارداد داری را ملغی اعلام کرد در سرتاسر کشور تنها ۳۷۱ نفر دیپلمه داشتیم. این تعداد در طی دوازده سال از ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۵ چهار برابر شده و به ۱۷۷۵ نفر رسیده بود. من خود دیپلمه‌ی ۱۳۱۹ هستم و یاد می‌آید که در آن ایام جوان‌ها دیپلم که می‌گرفتند کارت ویزیت چاپ می‌کردند؛ مثلاً حسن ... دیپلمه‌ی ادبی یا دیپلمه‌ی علمی. یعنی داشتن دیپلم یک نوع تشخیص اجتماعی بود. در ۱۳۲۵ مطابق آمار که پیرنیا در کتاب خود آورده پنجاه نفر فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی فنی داشتیم. حالاً شما آن آمار را مقایسه بکنید با وضع کنونی کشور که در هر ده کوره یک یا چند دانشگاه داریم. باید خدا را شاکر باشیم که کشور عزیز ما به رغم بدخواهان و بدبینان دارد راه خودش را پی می‌گیرد و پیش می‌رود. خوب به یاد دارم که در ماجرای خلع ید کارکنان خارجی که گذاشتند و رفتند امور مالی شرکت در محاق تعطیل افتد. حسابدارها همه هندی بودند و رؤسایشان انگلیسی بودند. مرحوم دکتر مصدق دستور داد چند نفر حسابدار به اصطلاح قسم خورده Chartered Accountants که در بانک ملی آن زمان داشتیم به آبادان بیایند و امور مالی نفت را سر و سامان بخشند. مرحومان خردجو، سجادی‌نژاد، عرفانی، مهیار اینها بودند که آمدند آنجا و آنگاه که پس از ۲۸ مرداد قرارداد با کنسرسیوم بسته شد همین‌ها بودند که فکر کردند انسان عاقل دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. پس برای تعلیم ایرانیان در زمینه‌های مالی و حسابداری باید کاری اساسی صورت گیرد و این اندیشه بود که به طرح‌ریزی دانشکده‌ی علوم مالی و حسابداری انجامید. از بزرگانی که نام بردند و هم به رحمت حق پیوسته‌اند مخصوصاً

مرحومان عرفانی و سجادی‌نژاد در این طرح بیشترین زحمت را کشیدند و این بنای خیر به همت آنان بر پا گردید. این بنده‌ی ناچیز هم در رکاب آن بزرگان به اصطلاح قدما غاشیه‌کشی می‌کردم و مختصر سهمی داشتم که به آن مباحث می‌کنم. با وقوع انقلاب در ۱۳۵۷ که ساختار سیاسی و اجتماعی کشور تکان سختی خورد و بسیاری از مدیران مجرب از صحنه بر کنار رفتند همین فارغ‌التحصیلان دانشکده ما بودند که خلأ حاصل را در زمینه‌های مالی و محاسباتی پر کردند و باید بگویم که اکثر قریب به اتفاق آنان در کار خود لیاقت و استعداد تمام نشان دادند و عملکردشان مایه‌ی افتخار و روسفیدی بود نکته‌ای هم راجع به این رشته‌ی تحصیلی شما عرض بکنم. حساب و حسابداری لازم و ملزوم توسعه‌ی اقتصادی است و توسعه‌ی اقتصادی فرع و ثمره‌ی سازمان‌یافتگی است. سازمان اعم از دولتی و غیردولتی نیازمند حسابداری و حسابرسی است. شما می‌بینید که بنیاد دموکراسی بر مسئولیت‌پذیری یعنی Accountability در مصادر امور و متصدیان مناصب عمومی است. اسلام هم تاکید ویژه بر این نکته دارد. در اسلام فقط یک مرجع غیر مسئول داریم و آن خدا است. پایین‌تر از او همه مسئولند و باید حساب پس بدهند. "لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ". در حدیث آمده است که رسول اکرم (ص) شخصی را به نام ابن‌اللتبیه مأموریت دادند تا زکات یعنی مالیات ناحیه بحرین را وصول کند. آن شخص که از مأموریت برگشت بخشی از اموالی را که با خود آورده بود جدا کرد و گفت این‌ها را به‌عنوان هدیه به خود من داده‌اند. گزارش امر که به عرض رسول اکرم (ص) رسید عصبانی شدند که چه حرف‌ها می‌شنوم. این آدم اگر در خانه‌ی مادرش می‌نشست کسی به سراغش می‌آمد و برایش هدیه می‌آورد؟ آن هدیه را به مناسبت شغل و مقامی که داشته برایش آورده‌اند و باید حسابش را پس بدهد. این احساس مسئول بودن و حساب پس دادن باید در ذهن همه‌ی متصدیان امور عمومی مُرتکز باشد و لحظه‌ای آن

را فراموش نکنند. نکته‌ی دیگر چیزی است که دوست دیگری در سخنرانی خود متذکر شدند و بنده می‌خواهم بر آن تاکید کنم. عرض کردم این رشته‌ی بسیار حساس که شما در آن کار می‌کنید لازم و ملزوم توسعه‌ی اقتصادی است و لذا باید با جریان زنده‌ی دنیا آشنا باشید و همگام با آن پیش بروید. می‌خواهند شما را منزوی بکنند. بکوشید تا تن به انزوا ندهید و از جریان زنده‌ی دنیا کنار نیفتید. خود را دست کم نگیرید و در عین حال از خودشیفتگی که آفت بزرگی است دور بمانید. این روزها شاهد تحول شگرفی در آن سوی دنیا بودیم. شماها اغلب جوانید اما هم سن و سال‌های من به یاد می‌آورند که تا دیروز در آن مملکت آدم سیاه‌پوست را در عداد چارپایان، مثل گوسفند و شتر و الاغ، تلقی می‌کردند. آن روزها صبح که از خواب بلند می‌شدی و روزنامه به دست می‌گرفتی همه اخبار وحشت‌انگیز هجوم کوکلس‌کلان‌ها بود که بر سر راه سپاه‌ها کمین می‌کردند و آن‌ها را می‌زدند و می‌کشتند. سپاه حق نداشت از وسایل نقلیه‌ی مخصوص سفیدها استفاده کند، بچه‌ی خود را در مدرسه‌ی سفیدها بفرستد. در محله‌ی سفیدها منزل بگیرد و الی آخر... اینک سیاهی که اصلاً حق رأی نداشت رییس‌جمهور می‌شود، وزیر خارجه می‌شود، وزیر جنگ می‌شود، بزرگ‌ترین مناصب قضایی را بر عهده می‌گیرد. این نمونه‌ی تغییری است که ما را نسبت به آینده‌ی دنیا امیدوار می‌سازد. تجربه‌ی آنکه دیروز در آفریقای جنوبی اتفاق افتاد امروز در آمریکای شمالی اتفاق می‌افتد و ما در عمر کوتاه خود شاهد هر دو اتفاق بودیم و چرا امیدوار نباشیم که فردا اتفاقی دیگر فرا رسد و ساختار سیاسی-اقتصادی جهان دستخوش دگرگونی اساسی‌تری شود و شرایط مساعدتری در راه تحقق آرمان‌های والای انسانی فراهم آید.

متن بالا،
گزیده‌ای از
سخنان استاد
دکتر محمدعلی
موحد در مراسم روز
حسابدار (آذرماه
۱۳۸۷) است که
بخشی از مراسم
به تجلیل از ایشان
اختصاص داشت.